

مصاحبه با دکتر منصور فهیم استاد دانشگاه علامه طباطبائی

اشاره:



در این شماره مصاحبه با همشهری
ارجمند استاد منصور فهیم دکترای
آموزش زبان انگلیسی از نظر تان
می‌گذرد. ایشان ضمناً عضو و رابط
هیئت در حال تأسیس آموزش عالی
غیرانتفاعی در نهاوند هستند. امید داریم

با راه‌اندازی این مرکز دانشگاهی همشهریان پیش از پیش از تخصص و
تجربه‌ی ایشان بهره‌مند گردند.

این مصاحبه با همکاری آقای کرم‌رضا شریفی عضو محترم هیئت
علمی دانشگاه پیام‌نور نهاوند و آقایان سیروس احمدی و علی ضیایی به
قلم و تصویر کشیده شده که بدین وسیله از آقای دکتر فهیم و نیز گروه
مصاحبه سپاس‌گزاری می‌شود. «فرهنگان»

استاد لطفاً در آغاز راجع به خودتان و از نیاوند صحبت کنید؟

من در سال ۱۳۲۵ در محله‌ای از نیاوند به نام راسته‌ی میرزا آقا به دنیا آمدم. از دوران کودکی مقداری از خاطرات به صورت مبهم در ذهنم هست و از دو سالگی به بعد خاطرات واضح می‌شود.

من دوران پر رنج و پر مشقت آن زمان را به خاطر دارم، هرچند از یک خانواده نسبتاً مرفه بودم. در اصل نام خانوادگی من ذوالفقار بیگی است و اصلاً از خانواده‌ی ذوالفقار بیگی‌های نیاوند هستم.

دوران کودکی‌ام با جنگ جهانی دوم و مشکلات بعد از شهریور ۱۳۲۰ و بعد از آن هم کودتای ۲۸ مرداد و آن حوادث هم زمان بود و من در آن وقت شش هفت ساله بودم و اگرچه در شهر کوچکی مانند نیاوند زندگی می‌کردم، اما مردم آن - کوچک و بزرگ - از تبعات سیاسی و اقتصادی این جریان‌ها در امان نبودند.

به هر ترتیب دوران کودکی با شیرینی و ناآگاهی خاص خودش سپری شد. من دوران ابتدایی را در دبستان سعدی، که اکنون تبدیل به حوزه علمیه شده، در هفت سالگی شروع کردم و اخیراً وقتی از آن محله گذر می‌کردم دیدم ساختمان ساختار سابق خود را هم چنان حفظ کرده است. مدیر این مدرسه، خدا رحمتشان کند آقای علی اشرفی بود. از معلم‌هایم آقایان صفایی و گودرزی را به یاد دارم و همین‌جا رسماً خدمت شما اعلام می‌کنم همان‌طوری که از نزدیک دست‌های آقای صفایی را به عنوان معلم کلاس اول ابتدایی خودم بارها بوسیده‌ام، الآن هم همین ارادت را خدمت ایشان دارم و هر وقت فرصتی پیش بیاید و نیاوند باشم دست ایشان را می‌بوسم. من مدیون راهنمایی‌های ایشان هستم و به حق باید بگویم «دستم بگرفت و پا به پا برد». من و هم کلاسی‌هایم سپاس‌گزار و ممنون این معلم شریف و پرتلاش هستیم.

دوران دبستان را که شش سال طول کشید با امتیاز نسبتاً خوبی تمام کردم و وارد دبیرستان شدم. سیکل اول و دوم را در دوره‌ی دبیرستان با شرایط نسبتاً خوبی گذراندم. از دوران دبیرستان آقای ابراهیم صحت نیاکی رئیس دبیرستان را به خاطر می‌آورم که مردی وارسته، شریف، مهربان و مسلط در تدریس بود. از دبیرانم یکی آقای گودرزی بود که ادبیات فارسی را تدریس می‌کردند و دیگری آقای شکوهی، که خداوند رحمتشان کند. ایشان معلم ادبیات فارسی و ریاضیات بود. دوران دبیرستان را در این دبیرستان (ابن سینا) با مسئولیت آقای صحت نیاکی به پایان رساندم و از محضر دبیرانی نظیر آقای شریفی (شیمی)، آقای یوسفی (فیزیک) و آقای فیضی (ریاضی) بهره بردم. بد نیست در این جا به وضعیت سابق نهایند اشاره کنم و خاطره‌های نوجوانی خود را درباره‌ی زادگاهم در آن سال‌ها بگویم. من به خوبی به یاد دارم آن سال‌ها شهر نهایند آسفالت درستی نداشت و خیابان‌هایش خاکی بود با جوی‌های کثیفی که موجب آلودگی بیش‌تر محیط می‌شد.

من این خاطره را هرگز فراموش نمی‌کنم که رفتگرها برای فرو نشاندن گرد و خاک خیابان با سطل‌های خاصی که داشتند آب کثیف و پر لجن جوی‌ها را به داخل خیابان می‌پاشیدند و این می‌شد نظافت خیابان و بهداشت شهر! در دوران ابتدایی برق نداشتیم و ما مجبور بودیم با کمک گرسوزهای نفتی درس بخوانیم.

زمستان‌ها به علت سرمای بسیار شدید آن سال‌ها همه در یک اتاق جمع می‌شدیم و هر کس در گوشه‌ای از کرسی مشغول نوشتن درس و مشق خود بود. واقعاً تحصیل در آن ایام با سختی و مشقت فراوان همراه بود. دوران دبیرستان برق دار شدیم و اوضاع بهتر شد.

تعلیم و تربیت آن زمان ، معمولاً با تنبیه بدنی و توهین و تحقیرهای فراوان همراه بود، از این رو خاطراتش همواره با تلخی تمام به یادمان مانده است. این‌ها را گفتم تا دانش‌آموزان امروز همشهری و غیر همشهری قدر امکانات و تسهیلات فعلی را بدانند و از آن‌ها به خوبی استفاده کنند.

از نظر تغذیه، مردم نیاوند عموماً مشکل داشتند و در مقایسه با تغذیه‌ی همشهریان امروز - هرچند مطلوب نیست - باز هم خیلی فرق داشت و وضع امروز با زندگی و تغذیه‌ی آن دوران بسیار متفاوت است . بگذریم.



لطفاً از دوره‌ی دانش‌آموزی خود در نیاوند خاطره‌ای تعریف کنید.

خاطرات زیاد هستند اما من خاطره‌ی خیلی دردناکی دارم که هرگز نتوانسته‌ام آنرا فراموش کنم و آن را از این بابت بیان می‌کنم که همکاران فرهنگی من ، به خصوص

دیران همشهری در تدریس خود مسائل عاطفی و انسانی را مد نظر قرار دهند و به آن اهمیت بدهند.

در کلاس یکی از دیران، که بهتر است نام ایشان را نبرم در حال نوشتن انشا بودم. اصولاً من از دوره‌ی ابتدایی به درس انشا علاقه‌ی زیادی داشتم و موضوعی را که معلم اعلام می‌کرد به تناسب معلومات آن زمان درباره‌اش فکر می‌کردم و آن را خوب می‌نوشتم.

اتفاقاً برادر همین دبیر محترم هم کلاس من بود و بین ما دو نفر رقابت‌های درسی نیز بود. من در حال نوشتن مطلبی بودم که به‌طور ناگهانی ضربه شدیدی به سرم خورد.

سرم را بلند کردم دیدم آقای دبیر است و هم‌چنان کتک کاری می‌کند!

با این که ده‌ها سال از آن زمان می‌گذرد اما هیچ‌گاه آن صحنه و آن گریه و زاری خودم و خشونت معلم را فراموش نمی‌کنم. من که کاملاً بی‌تقصیر بودم هدف تنبیه و کتک او قرار گرفته بودم. ایشان گوش‌هایم را می‌گرفت و سرم را به دیوار می‌زد و مرا که بچه‌ی لاغری بودم و در کل ۲۵ یا ۲۶ کیلو وزن داشتم با مشت و لگد از کلاس بیرون انداخت و تنها بهانه‌اش این بود که به برادرش توهین کرده بودم!

تازه فهمیدم قضیه از کجا آب می‌خورد. چون ما دو تا هم کلاسی با هم قهر بودیم - از نوع قهر و آشتی‌های بچگانه‌ی آن سال‌ها - او به برادرش (دبیر) گفته بود که من به ایشان فحش داده‌ام! حال این که من هیچ برخوردی چه در کلاس و چه در خارج از کلاس با این هم کلاسی نداشتم.

در واقع رقابت و حسادت درسی باعث شده بود که این هم شاگردی چنین تهمتی به من بزند. این اتفاق تلخ و شکنجه‌ی جسمی و روحی در بیست و هفتم ماه مبارک رمضان که اواخر یک ماه روزه‌داری‌ام بود موجب ضعف شدید و بستری شدن من گردید و

یک هفته تمام زمین گیر شدم. خلاصه کار به دادگاه کشیده شد و موجب جنگ و دعوی دو خانواده شد. سرانجام پدر ایشان نزد خانواده‌ی ما آمدند و از پدر عذرخواهی کردند و قضیه با انتقال اجباری این دبیر به اهواز خاتمه یافت!

به هر حال این ماجرای تلخ را پشت سر گذاشتم و به ظاهر موضوع منتفی شد و گذشت اما خیلی بد گذشت. با همه‌ی این احوال من برای آمرزش روح وی دعا می‌کنم.

آن زمان مکتب رفتارگرایی در دنیا حکم می‌کرد که تنبیه بدنی باید جزء اصول اولیه‌ی آموزش باشد! به هر حال من بر اثر عواطف و تعصب شخصی یک دبیر شدیدا تنبیه شدم ولی خدای سبحان به من این توفیق را داد که از این ماجرا درس بگیرم. به طوری که در این مدت بیش از سی سال تدریس، یاد ندارم که روی شاگردی دست بلند کرده باشم.

خوب از خاطرات شیرین هم بگویم، تا حالا مقداری متأثر شدید. من خدا را شکر می‌کنم که در آن سال‌ها موفقیت‌های درسی خوبی کسب کردم و معمولا خاطرات شیرین گذشته‌ی من به آن‌ها مربوط می‌شود. به خصوص در کنار دوستان خیلی خوبی، که الآن هم هنوز با بعضی از آن‌ها در ارتباط هستم، این خاطرات شیرین‌تر شده است.

از جمله آقایان: محمد لطفی، علی خزائی، رضا منصوریان، جلال سیف، محمد باقر کفاشی، رحیم حاجیان و علیرضا قیاسی یادشان به خیر، از دوستانی بوده و هستند که همیشه در درس و کار و بازی با هم بودیم و خاطرات خوبی از آنان دارم. البته دوستان بیش‌تر از این‌ها هستند و من برای همه آرزوی سلامتی و موفقیت دارم.

من اگر بخواهم در یک جمع بندی جوانان پرتلاش اما محروم گذشته را با جوانان این زمان و رفاه نسبی آنان مقایسه کنم می‌توانم نتیجه بگیرم که بچه‌های امروز ضمن

برخورداری از امکانات بهتر بازدهی کم‌تری دارند. ما واقعاً دوره‌ی زندگی پر رنجی را سپری کرده‌ایم. از نظر وضعیت اجتماعی، سیاسی، بهداشت، تغذیه و آموزش همه در رنج بودیم. الآن زمانه خیلی فرق کرده و در سطح جهان هم فرق کرده است. بعضی وقت‌ها می‌بینیم فرزندانمان در درس موفق نیستند. شاید این عدم پیشرفت ناشی از رفاه زدگی آنان باشد چون واقعاً در سختی قرار نگرفته و پرورش نیافته‌اند. من اگر توفیقاتی داشته‌ام که بعداً عرض می‌کنم همه‌اش در سایه تلاش و رنج و زحمت و قبل از همه این‌ها توکل به خداوند بوده است.

لطفاً از معلمانی که بیش‌ترین تأثیر مثبت را بر شما داشته‌اند نام ببرید.

قبلاً از معلم سال اول دبستان آقای صفایی یاد کردم. در این‌جا از معلم کلاس دوم هم یاد می‌کنم، آقای قیاسی معلمی که زحماتش را هرگز فراموش نمی‌کنم. خاطره‌ی شیرینی از ایشان دارم. من شاگرد اول کلاس بودم. البته در تمام کلاس‌های ابتدایی معلم‌ها به من نمره بیست می‌دادند.

یک روز آقای قیاسی دفتر کلاس را به من داد تا به خانه ببرم و برادرم اسامی کلاس را در آن خوش خط بنویسد. یادم هست اواخر فروردین بود و شعرهای «فروردین ماه گل‌ها، دنیا دارد تماشا ...» «پسرم من پسرم، من که از گل بهترم ...» بر سر زبان‌هایمان بود. صبح روز بعد دفتر را برگرداندم. آن روز قرار بود من یکی از شعرهای حفظی را بخوانم. آقای قیاسی گفت: ذوالفقاری بیسا این‌جا شعرت را بخوان. گفتم آقا شعر بخوانم. گفت: بله شعر بخوان. گفتم آقا عیب ندارد شعر بخوانم؟ گفت: نه بخوان. شعرت را بخوان. من هم که مسائل را با هم قاطی کرده بودم شعر معروف «در فکر تو بودم ...» مربوط به یکی از خوانندگان معروف آن زمان را برایش خواندم!

گفت: بارک الله! صبر کن. فوراً رفت بقیه‌ی معلم‌ها را هم به کلاس دعوت کرد و گفت آقایان ببینید ذوالفقاری می‌خواهد برایتان شعر بخواند. من هم شعر را خواندم. گفت خوب رنگ (ضرب) آن را هم بلدی بگیری؟ گفتم بله و زدم روی میز و رنگ هم برایش گرفتم که دیگر معلم‌ها از خنده منفجر شده بودند و من بی‌خبر از این که او شعر کتاب را از من خواسته است! خدا رحمتشان کند، ایشان بعدها قضیه را برای پدرم نقل کرده بودند و موضوع مدت‌ها بین خانواده و بستگان بر سر زبان‌ها بود.

آقای دکتر چه زمانی نهاوند را ترک کردید؟

من خرداد سال ۱۳۴۴ دیپلم گرفتم و شهریور همان سال برای یافتن شغل در تهران، نهاوند را ترک کردم. قطعاً خوانندگان محترم می‌دانند نهاوند در آن سال‌ها زمینه‌ی کار و اشتغال نداشت. بیکاری و مشکلات در اوج بود و کار به سختی گیر می‌آمد. من هم به رغم توصیه‌ی شدید پدر و خانواده که «درستان را ادامه دهید»، گفتم «شما نگران نباشید، من درس را ادامه خواهم داد ولی ابتدا باید روی پاهای خود بایستم».

طولی نکشید که در تهران به استخدام نیروی هوایی درآمدم و ترجیح دادم به جای نظامی‌گری و پوشیدن لباس مخصوص آن که از آن خاطره‌ی خوشی نداشتم، به‌عنوان کمک مهندس پرواز و با لباس شخصی در نیروی هوایی فعالیت کنم.

تا این که بورسیه‌ای به من تعلق گرفت و مدتی در آمریکا مأمور شدم و دوره‌ی تخصص پروازهای خودکار فانتوم را با موفقیت گذراندم و به ایران برگشتم و به فعالیت در نیروی هوایی ادامه دادم، زیرا تعهد یازده ساله داشتم.

من اگرچه بعد از گذراندن دوره‌ی آموزشی، با لباس شخصی در محیط کار فعالیت می‌کردم و تا گرفتن عنوان سرمتخصص پروازهای خودکار فانتوم پیش رفتم، ولی همیشه از مقررات خشک و پر از سخت‌گیری محیط نظامی‌گریزان بودم و همین امر

باعث شد که به فکر ادامه تحصیل خود باشم و چه شغلی بهتر از معلمی؟ شغلی که از دوران کودکی به آن عشق می‌ورزیدم.

به هر حال مشاغل فنی و مهندسی نتوانست نظر مرا تأمین کند و طبیعی بود که از معلمی به عنوان یک شغل پرجاذبه استقبال کنم. در نظر بگیرید جوانی از یک شهرستان کوچک موفق شده در تهران شاغل شود و بعد از چند ماه بورسیه بگیرد و به آمریکا برود و از طریق همین کار به زندگی مطلوبی دست یابد. ولی من از همان اول احساس کردم که آن‌جا جای من نیست.

سال ۱۳۴۷ وارد دانشگاه تهران شدم. در آن زمان تحصیل در دانشگاه از سوی نیروی هوایی منع قانونی داشت و از همان روز اول از ما تعهد گرفته بودند که اگر کسی درس بخواند اخراج می‌شود و باید خسارت پردازد ولی من تحصیلاتم را در دانشگاه تهران و در رشته‌ی مترجمی زبان انگلیسی ادامه دادم.

اوایل قول داده بودند که گواهی دوره در سطح لیسانس ارتقا می‌یابد. بعدها منصرف شدند و در سطح فوق‌دیپلم گواهی دادند. معلوم شد به دلایلی این ارتقا عملی نشده است و گفتند مدرسه‌ی عالی ترجمه دوره‌ی لیسانس مترجمی را تأسیس کرده است.

مدرسه‌ی عالی ترجمه باز شد و من شرکت کردم و در امتحان ورودی نفر اول شدم. در سال ۱۳۵۲ لیسانس مترجمی زبان انگلیسی را از مدرسه‌ی عالی ترجمه گرفتم. این دوره برای من سه ساله تمام شد زیرا تعدادی از واحدهای فوق‌دیپلم دانشگاه تهران را منظور کردند. سرانجام لیسانس را از مدرسه‌ی عالی ترجمه‌ی سابق (واقع در خیابان بیدی) گرفتم.

بعد از آن دوباره بورسیه شدم و با مأموریت مجدد در آمریکا دوره‌ی سرم تخصص پرواز خودکار فانتوم را با موفقیت کسب کردم و به ایران برگشتم. این بار برای دوره

فوق لیسانس در دانشگاه تهران شرکت کردم و قبول شدم و در سال ۱۳۵۷ در رشته‌ی زبان‌شناسی فارغ‌التحصیل گردیدم.

از سال ۱۳۵۷ در دانشگاه ابوریحان سابق که قبل از آن به دانشگاه سپاهیان انقلاب معروف بود (با مرکزیت مامازند و رامین) استخدام شدم و به عضویت هسته‌ی آموزشی دانشگاه در آمدم. بعد از انقلاب تمام مدارس عالی و دانشکده‌های علوم انسانی، از جمله مدرسه عالی ترجمه‌ای که من در آن‌جا درس خوانده بودم در هم ادغام شدند و از ساختمان بیدی به این‌جا (سعادت‌آباد) منتقل گردید.

خداوند رحمت کند آقای دکتر عباس آریانپور را، صاحب لغت‌نامه‌ی پنج‌جلدی انگلیسی به فارسی، که این ساختمان را در ده‌هزار متر مربع، با وام بانکی و سختی و مشقت بسیار احداث کرد و هم‌اکنون به دانشکده‌ی ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبایی معروف گردیده‌است.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال پایه‌گذاری ۱۳۵۷

جناب آقای دکتر فهیم لطفاً از فعالیت خود از بعد از انقلاب بفرمایید.

یکی از کارهایی که من واقعاً آن را جزء افتخارات خود می‌دانم، فعالیت‌های اجرایی اوائل انقلاب در دانشگاه علامه طباطبایی است. از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۲ رئیس کتابخانه این دانشکده بودم و با حفظ سمت تا سال ۱۳۶۵ معاونت آموزشی و پژوهشی این دانشکده را به عهده داشتم و مدتی هم رئیس این دانشکده (ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی) بودم.

من با تحویل گرفتن ساختمان دانشکده، در تجهیز کادر علمی آن تلاش کردم و این دانشکده بعدها موقعیتی پیدا کرد که از نظر تعداد فارغ‌التحصیلان در ایران کم نظیر شد.

مخصوصاً از نظر گروه زبان انگلیسی که یکی از قوی ترین گروه های ترجمه ی زبان و ادبیات انگلیسی کشور است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در سال های بین فوق لیسانس (۱۳۵۷) و تعطیلی دانشگاه ها (۱۳۵۹) به منظور نوگشایی، بازگشایی و برنامه ریزی با جمع زیادی از اعضای هیئت علمی فعالیت مستمر داشتم. تا این که به تدریج دوره های فوق لیسانس و دکترای راه افتاد و فرصت ادامه ی تحصیل فراهم شد.

ضمن این که من بورس تحصیلی خارج از کشور داشتم و می توانستم برای گرفتن دکترای انگلیس یا آمریکا بروم، اما شرایط جنگ و مشکلات مملکت اقتضای دیگری داشت. من حتی چند بار داوطلب اعزام به جبهه شدم که اجازه ندادند و گفتند جبهه ی شما همین جا است. چند سال بعد، به دلیل این که از بورس خارج از کشور استفاده

نکردم برای گذراندن دوره‌ی دکتری در کنکور دانشگاه آزاد شرکت کردم و در رشته‌ی آموزش زبان انگلیسی قبول شدم و در سال ۱۳۷۳ از پایان‌نامه‌ی دکترای خود دفاع کردم.

لطفاً درباره‌ی موضوع پایان‌نامه بیش‌تر توضیح دهید.

موضوع پایان‌نامه‌ی دکترای من «دوره‌ی رشد یادگیری زبان فارسی (اکتساب زبان مادری) بود»، با عنوان انگلیسی:

The Development of the Persian Language (First Language Acquisition)

البته قبل از این لازم بود راجع به موضوع پایان‌نامه‌ی فوق‌لیسانس خود صحبت کنم که به بررسی گویش نهاوندی اختصاص داده شده بود و جناب عالی (آقای کرم‌رضا شریفی) به خوبی در جریان امر قرار دارید.

آقای دکتر حق‌شناس، استاد دانشگاه تهران و چهره‌ی برجسته و صاحب‌نظر در زبان‌شناسی، استاد راهنمای بنده در تهیه‌ی پایان‌نامه‌ی فوق‌لیسانس بودند. ایشان وقتی محتوای چهارصد صفحه‌ای پایان‌نامه‌ی بنده را دیدند گفتند بخشی از آن را برای فوق‌لیسانس تدوین کنید و این مجموعه را برای دوره‌ی دکترای نگه دارید. من هم آن را برای کارشناسی ارشد خلاصه کردم. متأسفانه حجم آن خیلی کم شد و این فشردگی زیاد پایان‌نامه همیشه باعث ناراحتی‌ام بوده است. اگرچه معتقدم که کیفیت هیچ‌گاه نباید فدای کمیت شود. من همیشه به دانشجویانم که روی تزشان کار می‌کنند این نکته را توصیه و تأکید می‌کنم.

همان‌گونه که اشاره کردم قسمت نشد پایان‌نامه‌ی فوق‌لیسانس را که درباره‌ی گویش نهاوندی بود بسط دهم و موضوع «اکتساب زبان مادری» عنوان رساله‌ی دکتری من شد که آن را در جلسه‌ی دفاعیه (۱۳۷۳) ارائه دادم و به تأیید رسید.

با توجه به سوابقی که در نیروی هوایی داشتم و سابقه‌ی استخدام در دانشگاه (از ۱۳۵۷) و تکمیل مدارج آموزش عالی دانشیار پایه‌ی ۲۴ هستم.

چرا خدمت در نیروی هوایی را رها کردید و به معلمی روی آوردید؟

همان‌گونه که قبلاً یاد آور شدم، من از دوران دانش‌آموزی تحت تأثیر رفتار شایسته‌ی معلمان ارجمندی قرار گرفته بودم به طوری که نسبت به شغل معلمی علاقه‌مند شدم و از همان روز اولی که به نیروی هوایی رفتم و کمک مهندس شدم دریافتم که این شغل با روحیه‌ی من سازگار نیست. در عین حال به دلیل تعهد یازده ساله‌ای که به نیروی هوایی داشتم مجبور شدم آن سال‌های پر رنج را بگذرانم.

من در آن موقع ماهانه ۱۲۵۰ تومان حقوق می‌گرفتم و با توجه به این که کرایه‌ی دو باب اتاق ماهی هشتاد تومان بود می‌توانستم زندگی مرفهی داشته باشم و مبلغی هم پس‌انداز کنم. ضمن این که با اضافه‌کار این مبلغ افزایش می‌یافت. در حالی که یک معلم ماهانه حدود ۴۰۰ یا ۵۰۰ تومان حقوق می‌گرفت.

من از دوران مدرسه و جوانی همیشه عاشق معلمی بودم و آرزویم این بود که وضعیتی پیش بیاید که بتوانم درس بدهم و این درس و کار و مدارجی که طی کرده‌ام با چنین انگیزه‌ای بوده است. در یک جمله بگویم از سال ۱۳۴۴ که من دیپلم گرفتم و نهاروند را ترک کردم تا امروز (۱۳۸۳) همواره با کار و تدریس و در کنار آن تحصیل زندگی کردم، تشکیل خانواده دادم و در تمامی موارد مستقل بودم و روی پاهای خودم ایستادم. این‌ها را با تأکید می‌گویم تا دانش‌آموزان و جوانان و آینده‌سازان عزیز همشهری بدانند که باید سختی کشید و تلاش نمود و با اعتماد به نفس و توکل بر خدا موانع را از سر راه برداشت و به قول حافظ:

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من به جز از کشته ندروی

لطفاً از تدریس خود بگوئید.

من اولین تدریس را در سال ۱۳۴۹ از یک مدرسه راهنمایی به نام «مهران» که یک مدرسه ملی بود در تهران شروع کردم. در آن زمان دانشجوی دوره ی لیسانس بودم. من در این مدرسه ی راهنمایی به تدریس زبان انگلیسی پرداختم و سپس مدیر بخش انگلیسی گروه فرهنگی مرجان شدم (واقع در میدان دکتر فاطمی).

از سال ۱۳۵۰، که دانشجو بودم و هنوز ۵ سال از تعهد خدمت در نیروی هوایی باقی مانده بود تا سال انقلاب (۱۳۵۷)، در مؤسسه ی ملی زبان تدریس می کردم. پس از استخدام در دانشگاه، ساعات تدریس من به مراکز آموزش عالی منحصر شد و دانشگاه این فرصت و امکان را به من نمی داد که در سایر مؤسسات آموزشی تدریس کنم. البته تدریس خصوصی کماکان ادامه داشت.

اکنون پس از سی و چند سال تدریس، هنوز بهترین مکان برای تحقق آرزوهایم کلاس درس است. هر چه خستگی داشته باشم، وقتی وارد کلاس می شوم همه ی ناراحتی هایم کنار می روند و آرامش به من دست می دهد و از کلاس درس لذت می برم و سعی می کنم تا آنجا که در توانم هست این وظیفه را به نحو احسن انجام دهم.

آموزش زبان دوم از جمله زبان انگلیسی در ایران چه قدر موفق بوده است؟

من فکر می‌کنم پاسخ به این سؤال اندکی درد آور باشد. ما الآن در شش سال آموزش زبان انگلیسی که در دوره‌های راهنمایی و دبیرستان داریم (دو سال در راهنمایی و چهار سال در دبیرستان)، توفیق قابل قبولی در آموزش انگلیسی به دانش‌آموزان نداشته‌ایم. این در حالی است که یک نوآموز با گذراندن مثلاً ده ترم در آموزش‌های آزاد زبان انگلیسی خیلی بیش‌تر از این شش سال زبان یاد می‌گیرند. اشکال در جای دیگری است. در این خصوص من طرح تحقیقاتی جامعی را به اطلاع مسئولین امر (وزارت آموزش و پرورش و وزارت علوم) رسانده‌ام.

تعدادی از دانشجویان کارشناسی ارشد آموزش زبان انگلیسی (teaching) که خود من استاد راهنمای بعضی از آنان بوده‌ام، برای ریشه‌یابی علل عدم موفقیت یادگیری زبان در ایران تحقیقات گسترده‌ای به عمل آورده‌اند. مثلاً دریافته‌اند که وقتی دانش‌آموز وارد دوم راهنمایی می‌شود با صددرصد انگیزه‌ی زبان آموزی وارد می‌شود. اما در آخر همان سال علاقه‌اش به ۶۳ درصد کاهش می‌یابد. در انتهای سال سوم راهنمایی این علاقه به ۶ درصد می‌رسد! به اول دبیرستان که می‌رسد این انگیزه صفر می‌شود و در پایان دبیرستان در حالی که به صفر هم بدهکار است از دبیرستان خارج می‌شود!

علت چیست؟ به اعتقاد من مشکل اصلی این است که در کشور ما هنوز مسئله‌ی تحلیل نیازهای زبان‌آموزان (needs analysis) عینی و ملموس نشده است و دانش‌آموز نمی‌داند در این شش سال برای چه زبان می‌خواند و به کدام یک از نیازهای آینده‌ی او قرار است پاسخ دهد؟

وقتی من نمی‌دانم این سفری را که آغاز کرده‌ام در آخر به کجا می‌رسد و چه ملاحظاتی باید داشته باشم، انگیزه‌ای هم برای آن نخواهم داشت. این درد اول است.

درد دوم این است که ما از دانش آموزان می‌خواهیم در کنکور سراسری موفق شوند و رمز موفقیت آنان یاد گرفتن فعل‌ها و تبدیل مثلاً ماضی ساده به ماضی نقلی و امثال این‌هاست و آن‌چه از داوطلب خواسته نمی‌شود استفاده‌ی کاربردی از انگلیسی و تکلم به آن است و در مجموع به توانمند کردن یادگیرنده‌ی زبان در همه‌ی مهارت‌ها توجه نمی‌شود.

بنابراین دانش آموزان نیازی نمی‌بینند که بخواهند زبان را به صورت گفتاری یاد بگیرند و همان مسائل سنتی زبان (Grammar Translation Method) را کافی می‌دانند، یعنی در واقع یک مقدار ترجمه و یک مقدار گرامر و دستور زبان یاد می‌گیرند و سال‌ها پشت سر هم آن‌ها را تکرار می‌کنند. نتیجه این می‌شود که پس از شش سال، از تکلم و زبان گفتاری چیزی یاد نمی‌گیرند و متأسفانه توان خواندن یک متن ساده‌ی انگلیسی را هم ندارند.

به نظر بنده باید شیوه‌های رایج در مؤسسات آزاد زبان را با شیوه‌های زبان آموزی مدارس مقایسه کرد و رمز توفیق آنان را در چرخه‌ی نظام آموزشی کشور رواج داد. و گرنه هم برای دبیران و هم برای دانش آموزان اتلاف وقت است سرمایه‌های مادی و معنوی کشور به هدر می‌رود.

همان‌طور که آقای مهندس جعفر علاقه‌مندان معاون محترم وزیر و رئیس سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش چند سال پیش در جلسه‌ای گفتند که ما برای آموزش زبان به دانش آموزان دوم راهنمایی تا سال آخر دبیرستان در سال ۶۰ میلیارد تومان هزینه می‌کنیم. بنابراین برای رسیدن به شیوه‌ی بهتر و ایجاد انگیزه جهت زبان آموزی لازم است در این باره تصمیمات جدی گرفته شود.

نظر به این که جناب عالی هم در دانشگاه تدریس می کنید و هم مدیریت آموزشی بعضی مؤسسات آزاد انگلیسی را به عهده دارید، رمز موفقیت زبان آموزی را در چه می دانید؟

من در دوره‌ی کارشناسی «روش تدریس» درس می‌دهم و در کارشناسی ارشد «زبان‌شناسی کاربردی». واقعیت این است که «زبان» پدیده‌ای پیچیده و چندوجهی است. یک وجه آن صحبت کردن است. یک وجه آن دستور و نگارش است. وجه دیگرش نوشتار است. یک وجه دیگر هم خواندن آن است و به علاوه برای آموزش آن نسخه‌ی واحدی نمی‌شود پیچید.

ما باید بینیم با توجه به نیاز یادگیرندگان، کدام وجه آموزش زبان را باید تقویت کرد. اولین نکته و مهم‌تر از همه شنیدن و درک کردن زبان است و این امری خیلی طبیعی است. شما اگر الآن وارد جایی شوید و ببینید که مردم حرف می‌زنند و اصلاً زبانشان را متوجه نمی‌شوید مشکلاتان درک مطلب است و این وجه زبان باید در اولویت قرار گیرد و باید زمینه را طوری فراهم کنیم که یادگیرنده‌ی ما مطلب را درک کند.

اولویت بعدی این است که یادگیرنده را به زبان بیاوریم تا وادار به صحبت کردن شود. شما فراگیری زبان مادری را در کودک زیر نظر بگیرید. کودک مدت‌های زیادی ساکت است. هیچ چیزی نمی‌تواند بگوید. اما بسیار می‌شنود و این تخصص بالایی هم نمی‌خواهد. کودک قبل از صحبت کردن خیلی چیزها را می‌فهمد و درک مطلبش خیلی زیاد است ولی نمی‌تواند تولید کند. بعداً موفق می‌شود زبان مادری را تولید کند. از طرف دیگر سه چهار سال طول می‌کشد تا کودک به دبستان برود تا به او بگویند بنویس «آب»، بخوان «آب»، بخوان «بابا»، و ... پس این دو مهارت زبانی (نوشتن و خواندن) باید با آن دو مهارت دیگر زبانی (شنیدن و حرف زدن) در یک حرکت هم‌سو قرار گیرند.

دو مهارت اول چه بود؟ شنیدن و درک کردن (Listening, Comprehension) و مهارت دیگر صحبت کردن (Speaking). مهارت بعدی خواندن (reading) و مهارت آخر نوشتن (Writing) است. «نوشتن» هم معنی اش این نیست که یادگیرنده بتواند فوراً املا و انشا بنویسد، بلکه مانند یک نوآموز در فارسی بتواند یاد بگیرد انشا بنویسد و در کلاس های دوره ی ابتدایی به تدریج این مهارت ها را کسب کند.

برای آموزش زبان دوم هم چنین مراحل را باید پیش بینی کرد تا به مهارت مطلوب رسید. در این صورت دانش آموز ترکیب (Compose) را انجام می دهد و سپس به ترکیب سازی و انشا (Composition) می رسد.

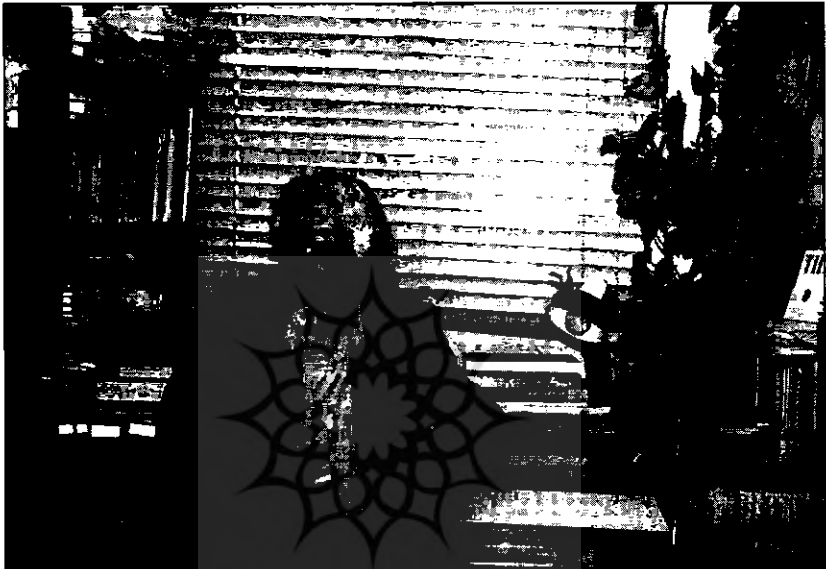
در عین حال اگر کسی به کتاب های درسی مدارس حمله کند و آن ها را نامناسب بداند صحیح نیست و من به شدت با چنین قضاوتی مخالف هستم. کتاب ها بسیار خوب هستند. مشکل، طرح درس برای معلم و سیستم مناسب برنامه ریزی آموزش زبان است. این معلم است که باید با طرح درس (Lesson plan) و با برنامه ریزی خوب و درست کتاب را تدریس کند.

به قول زبان شناسان ما نباید «درباره زبان حرف بزنیم» بلکه باید «زبان را به کار ببریم»، همان طور که زبان مادری را مرحله به مرحله می آموزیم و به کار می بریم.

موضوع پایان نامه ی جناب عالی در دوره ی فوق لیسانس، بررسی گویش نهانندی، بوده که بیانگر اهمیتی است که شما به گویش زادگاهتان قائلید. لطفاً بیش تر توضیح دهید.

«گویش» ماهیتاً خودش مثل یک زبان عمل می کند و در تعاملات اجتماعی هم مثل یک «زبان» زنده می ماند. اما اگر از اطراف خودش مورد هجوم واقع شود و با متغیرهای متفاوت روبه رو شود، تضعیف می گردد. برای مثال شاید امروز کم تر کسی در نهانندی،

به جای گفتن «صبحانه» و «کفش»، بگوید «زیر قیلو» بخوریم. یا «پالا» بپوشیم و این کاربرد به افراد خیلی مسن منحصر شده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

واقعیت این است که نسل امروز در اثر نفوذ و سیطره‌ی رسانه‌های گروهی و در رأس آن‌ها، رادیو و تلویزیون، به خصوص تلویزیون گویش پدران خود را فراموش کرده‌اند و این امر باعث نابودی گویش‌ها، از جمله گویش نهاوندی شده است. امروز دیگر سخن از احیای گویش‌ها برای ایجاد ارتباط‌های محلی نیست، بلکه تحقیق درباره‌ی آن‌ها به منظور ثبت و ضبط ویژگی این گویش‌ها مطرح است، تا در آینده پژوهشگران زبان و گویش بتوانند تاریخ و تحول شکل‌گیری و توسعه‌ی آن‌ها را بررسی کنند و زندگی و مرگ واژه‌ها و اصطلاحات این گویش‌ها را با استناد به موارد ثبت شده آشکار سازند.

کلاً ما در تقسیم بندی‌های زبان‌شناسی دارای یک زبان ملی معیار و استاندارد هستیم که آن «زبان فارسی» است. هم‌چنین برای اقوام خاص دارای چند زبان محلی در نقاط مختلف کشورمان هستیم. مثلاً زبان کردی در منطقه‌ی کردستان، زبان ترکی در منطقه‌ی ترک نشین، زبان لری در منطقه‌ی لرستان و زبان عربی را در مناطق جنوب داریم.

پس همه‌ی این اقوامی که نام بردم، یک زبان غیر رسمی دارند، ضمن این که به زبان ملی خود نیز تکلم می‌کنند، ولی هر کدام به اقتضا و تناسب محیط جغرافیایی خود دارای گویش‌های متفاوت و گوناگون هستند.

به هر حال اگر اعتقاد پیدا کنیم که «گویش» میراث فرهنگی یک ملت است، حداقل کاری که می‌توانیم بکنیم این است که آن را با کمک گرفتن از کسانی که دارای سن و سال بالاتر هستند مکتوب کنیم و مجموعه‌ی واژگانش را ضمن ضبط با نوارهای صوتی، با علائم و اشارات علمی و جهانی به ثبت برسانیم!

برای ثبت و ضبط و نهایتاً تحلیل و تطبیق گویش نهاوندی چه برنامه‌هایی دارید؟

همان گونه که قبلاً اشاره کردم، پایان‌نامه‌ی کارشناسی بنده در مورد افعال در گویش نهاوندی است که در سال ۱۳۵۷ انجام شده است. خود جناب عالی (کرم‌رضا شریفی) هم با راهنمایی بنده کار جامع‌تری در مورد ساختار افعال در گویش نهاوندی انجام داده‌اید. اما هنوز کار همه‌جانبه‌ی این گویش تکمیل نشده است و من به سرعت در صدد تکمیل آن هستم. کار بسیار عظیم و مفصلی است و به زمان و کار طاقت فرسا

۱- تلاش پیگیر این فصل‌نامه در تمام انتشارات خود تاکنون مبتنی بر ضرورت و لزوم ضبط و ثبت همین گویش بوده و هست. (فرهنگان)

نیاز دارد. شاید مجبور شوم از تعدادی از دانشجویان همشهری برای تمام کردن کار کمک بگیرم.

استاد بحث را عوض کنیم و کمی از خانواده و فرزندانان بگویید.

من در سال ۱۳۴۹ که دانشجوی سال دوم دانشگاه تهران بودم با همسرم که هم کلاسی من در دانشگاه بود ازدواج کردم و بخش عظیمی از موفقیت‌های خود را مدیون همراهی، همدلی و مساعدت‌های بی‌دریغ ایشان هستم. همسرم در تمام راه پریچ و خم ۳۴ سال زندگی مشترک، بهترین دوست و مدد کار من بوده‌اند.

حاصل این ازدواج (به ترتیب سن) دو پسر و یک دختر است. فرزند اولم که متولد ۱۳۵۲ است، در سال ۱۳۷۹ موفق به اخذ درجه‌ی دکتری دام‌پزشکی شدند و هم‌اکنون متأهل و صاحب یک فرزند هستند.

فرزند دوم متولد ۱۳۵۷ و فارغ‌التحصیل رشته‌ی گرافیک از دانشکده‌ی هنرهای زیبای دانشگاه تهران هستند و امسال ازدواج کرده‌اند (سال ۸۳). فرزند سوم نیز در مقطع پیش‌دانشگاهی تحصیل می‌کند.

نحوه‌ی برخورد و رفتارشان با همسر و فرزندان چگونه است و چه توصیه‌ای برای والدین همشهری دارید.

این سؤال را در واقع باید از اعضای خانواده پرسید! به نظر خودم، من همواره سعی کرده‌ام برای آنان دوستی صمیمی باشم. آنچه باید توصیه کرد به خودم و به سایرین، حفظ اعتدال و پرهیز از افراط و تفریط است. متأسفانه رفتارها در گذشته اغلب پدرسالاری بود و فرزندان نادیده گرفته می‌شدند و با یک چرخش افراطی امروزه فرزندسالاری در خانواده‌ها موجب نگرانی شده به طوری که حرمت به پدر و مادرها و

توجه به مصلحت اندیشی و نصیحت و دل‌سوزی آنان تضعیف شده است! به نظر بنده ضمن رعایت کلیه‌ی موارد عاطفی و تأمین نیازهای فرزندان، باید به فرزندان خود مسئولیت‌پذیری را بیاموزیم تا بتوانند برای خود یک شخصیت تلاشگر بسازند.

آیا از زادگاه خود دیدن می‌کنید و با همشهریان در ارتباط هستید؟

متأسفانه درگیری کاری مجال دیدار متعدد از زادگاهم را به من نمی‌دهد. ولی هر سال یک‌بار، در سال‌گرد فوت مادرم، حتماً در نیاوند هستم و هم‌زمان گشت و گذاری در شهر دارم و توفیق دیدار بستگان و اقوام نصیب می‌شود.

مهاجرت و ترک زادگاه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

به نظر بنده مهاجرت در اکثر مواقع پیش‌زمینه‌ی پیشرفت است. کسی که در زادگاه خود می‌خواهد بیش از شغل و پیشه‌ی پدر را دنبال کند ولی امکان پیشرفت ندارد، بهتر است به محیط‌های بزرگ‌تر مهاجرت کند تا زمینه‌ی فعالیت بیشتر تری برایش فراهم شود. البته همه‌ی این‌ها به خود شخص و همتش نیز بستگی دارد. ضمن این‌که یک مهاجر هرچه قدر و در هر زمینه‌ی پیشرفت کند نباید خدمت و ادای دین به زادگاه خود را فراموش کند.

مهاجرت‌های از روستا به شهر که متأسفانه رکود کشاورزی ما را به دنبال داشته است از معضلات پیچیده‌ی اجتماعی کشور ماست. قطعاً اگر وسایل رفاهی، آموزشی و بهداشتی برای روستائیان فراهم گردد به محل زندگیشان پای‌بند می‌شوند و مهاجرت‌ها محدود و معنی‌دار می‌شود.

برای رسیدن شهرستان نهاوند به توسعه‌ی همه‌جانبه چه توصیه‌هایی برای مسئولان و مردم دارید. راستش را بخواهید پاسخ به این سؤال بیش‌تر در حیطه‌ی کار اقتصاد دانان است. به نظر بنده توسعه‌ی اقتصادی و تأمین و بهبود وضعیت معیشتی مردم در کنار فعالیت‌های قوی فرهنگی تضمین‌کننده توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی نهاوند است.

مسئولان اجرایی از مردم جدا نیستند. یکی که در آن سوی میز نشسته است اگر با اتکال به خداوند و رعایت تقوای الهی کلیده‌ی قوانین را از روی انصاف اجرا کند و آن‌هایی که در این سوی میز هستند با توقعات منطقی و معقول پی‌گیر قضایا باشند و نه به حقوق کسی اجحاف نمایند و نه اجازه دهند کسی به حقوقشان اجحاف کند، جامعه‌ای مترقی و نمونه شکل می‌گیرد و توسعه‌ی همه‌جانبه تحقق می‌یابد.

از باغات حاشیه‌ی شهر نهاوند و خاطرات مربوط به آن بفرمایید.

اگرچه مقدار زیادی از این فضاهاى دل‌انگیز و پرخاطره برای هر نهاوندی هم‌سن و سال من به ساختمان تبدیل شده است، اما هنوز هم باغ‌ها و فضاهاى زیبایى در اطراف شهر به همان شیوه‌هاى سنتى وجود دارند.

در آن سال‌هاى کودکی و جوانی ما هم مثل بیش‌تر خانواده‌هاى نهاوندی تعطیلات آخر هفته را در باغ‌هاى اطراف و یا یکی از سراب‌هاى معروف به گردش می‌رفتیم. اما تا آن‌جا که به یاد دارم باغ‌هاى اطراف نهاوند را گویی خداوند برای درس خواندن خلق کرده بود! زیرا در زمان مطالعه آزاد دانش‌آموزان در همین باغ‌ها آینده‌ی علمی خود را رقم می‌زدند. «مَرَن مولوی» و باغ‌ها و بیشه‌هاى اطراف آن‌ها از آغازین لحظات بامداد تا گرگ و میش غروب، شاهد تلاش ما و دوستان عزیزمان در راه کسب علم بود. امروزه

در قسمت اعظم آن فضای سبز به جای باغ و چشمه سار و بیشه‌زار ساختمان رشد کرده است!

چه نقشی برای مراکز آموزش عالی در شهرستان نهاوند قائلید.

من از این بابت برای شهرمان احساس عقب‌افتادگی شدید می‌کنم. زمانی شهرستان نهاوند یک دانشکده‌ی پرستاری داشت که آن را هم تعطیل کردند. حقیقتاً نمی‌دانم این همه عقب‌افتادگی از کجا ناشی می‌شود. مسئولین محترم استان کوتاهی کرده‌اند؟ اهالی محترم نهاوند از همت و الایشان بهره‌کافی نبرده‌اند؟ یا مسئولین شهر و معتمدان مردم کوتاهی و کم‌کاری نموده‌اند. به هر حال ترقی و پیشرفت هر جامعه مدیون گسترش مراکز آموزش عالی در آن جامعه است. به امید روزی که شاهد توسعه‌ی علمی شهرمان باشیم.

با توجه به تخصص جناب عالی در آموزش زبان انگلیسی چه نوع همکاری علمی در نهاوند خواهید داشت؟

دانشجویان نهاوندی زیادی در سطح کارشناسی و کارشناسی ارشد از دانشگاه علامه فارغ‌التحصیل شده‌اند که هم‌اکنون در نهاوند به تدریس اشتغال دارند. اگر خداوند سبحان توفیق عنایت فرماید و ما بتوانیم یک مرکز آموزش عالی در نهاوند تأسیس کنیم قطعاً بنده هم مانند سایر همشهریانی که زادگاهشان را دوست دارند خدمت‌گزار خواهم بود. به همت والای جمعی از همشهریان دانشگاهی در صدد راه‌اندازی چنین مرکزی هستیم و امیدواریم گام مؤثری در راه توسعه آموزش عالی شهرستان نهاوند برداریم.

فراگیری زبان انگلیسی چگونه و تا چه حدی برای همشهریان لازم است؟

پاسخ به چنین سؤال مهمی در حد چند سطر نه منطقی است و نه کافی. امروزه هیچ زمینه‌ی علمی‌ای وجود ندارد که دانستن زبان انگلیسی در آن حرف اول را نزند. اجازه می‌خواهم رخصت دهید پس از افتتاح مرکز آموزش عالی نهاوند در جمع مشتاقان زبان‌آموزی نقش مهم و کلیدی زبان انگلیسی را مبسوط و مفصل توضیح دهم.

گفته می‌شود دانشگاهیان همشهری به زادگاه خود نمی‌رسند، نظر جناب عالی چیست؟

به نظر من این قضاوت صحیح نیست و شتاب زده است. مگر می‌شود کسی دانشگاهی باشد و نخواهد تجربیاتش را در اختیار هم‌وطنانش و به خصوص همشهریان خود قرار دهد؟ با استخر خالی که نمی‌شود شنا کرد! به نظر بنده اگر زمینه‌ی مناسب فراهم شود، اکثر قریب به اتفاق دانشگاهیان نهاوندی از هیچ همکاری و فداکاری در گسترش آموزش عالی در زادگاه خود دریغ نخواهند کرد.

آقای دکتر نظر خودتان را راجع به فصل‌نامه‌ی فرهنگیان بفرمایید.

من فصل‌نامه‌ی فرهنگیان را در حد خودش مفید و غنی می‌بینم. این مجله چون به انگیزه‌ی طرح مسائل «نهادشناسی» و «نهاوندپژوهی» ایجاد شده است، طبعاً مسائلی در آن مطرح شده که به محدوده‌ی شهرستان نهاوند اختصاص یافته است و احتمالاً اگر در این فصل‌نامه مقالات دیگری در زمینه‌های دیگر درج شود مورد استقبال قرار نمی‌گیرد. به هر حال صفحه به صفحه‌ی آن را که من ورق می‌زنم می‌بینم که زحمت بسیار کشیده شده و نشریه‌ی پربراری است و من به دیده‌ی تحسین به آن نگاه می‌کنم.

آقای دکتر برای نسل جوان همشهری چه توصیه‌هایی دارید تا ان شاء الله مانند خودتان بتوانند در آینده موفق باشند؟

موفقیت قضیه‌ای کاملاً نسبی است. من گمان می‌کنم که این در چهارچوب یک برنامه‌ی کلان می‌گنجد و پیشنهادهای جزئی و خرد به نظر من چیزی را در این شهرستان نمی‌تواند حل کند.

به هر حال برای نسل جوان این شهرستان که بیش‌ترین درصد جمعیت آن را تشکیل می‌دهد، باید اقدامات زیر بنایی انجام شود تا مشکل اشتغال حل شود و با ارتقای فرهنگی بسیاری از مشکلات آن‌ها مرتفع شود.

آقای مهندس علیمرادیان زحمت کشیده‌اند و در نهادند خیلی کارها کرده‌اند. شما می‌دانید که استادیوم ورزشی تا چه حد جلوی فعالیت‌های مخرب را می‌گیرد و چه قدر می‌تواند برای جوانان آن شهر سازندگی داشته باشد. هم‌چنین احداث بیمارستان برای تأمین سلامت همشهریان بسیار مؤثر است.

در عین حال لازم است مسئولان و نیز بخش خصوصی به موازات این فعالیت‌های مختص به ورزش و سلامت، قدم‌هایی در اشتغال‌زایی بردارند تا خیل عظیم بیکاران صاحب شغل شوند. من به سهم خود به روح بزرگ آیت‌الله علیمرادیان درود می‌فرستم و اقدامات خیرخواهانه فرزند ارجمندشان را گرامی می‌دارم.

آقای دکتر در کجاها تدریس می‌کنید؟

اگر سه چهار سال پیش این سؤال را می‌پرسیدید، باید می‌پرسیدید کجا تدریس نمی‌کنید؟ ولی الآن تدریس خود را محدود کرده‌ام. من اکنون عضو هیئت علمی تمام

وقت و رسمی دانشگاه علامه طباطبایی هستم و درمقاطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری تدریس می‌کنم. ضمناً مدیریت گروه زبان انگلیسی این دانشگاه را عهده دارم. چندین سال پیش در دانشگاه امام صادق (ع) که روبه‌روی دانشگاه علامه و در واقع همسایه ماست، نیز تدریس می‌کردم.

با گروه زبان‌شناسی دانشگاه آزاد در سطح فوق‌لیسانس همکاری دارم و درس‌های تحقیق و تجزیه و تحلیل کلام را تدریس می‌کنم. هم‌چنین در دانشگاه غیر انتفاعی «خاتم» که فقط دارای چهار رشته‌ی فوق‌لیسانس است، زبان‌شناسی کاربردی و روان‌شناسی زبان و مسائل زبان‌شناسی را تدریس می‌کنم.

آقای دکتر از تألیفات خود بگویید.

کتاب‌ها:

- ۱- اولین تألیف من کتاب راهنمایی برای دانشگاه ابوریحان به انگلیسی بود به نام: English for today (book three) که در سال ۱۳۵۸ تألیف شد. در آن سال‌ها چون دانشگاه ابوریحان به صورت مکاتبه‌ای بود این کتاب‌ها در ده تا پانزده هزار نسخه چاپ می‌شد و در اختیار دانشجویان قرار می‌گرفت.
- ۲- ترجمه‌ی کتاب معلم راهگشای نور (زندگی‌نامه‌ی هلن کلر) در سال ۱۳۶۴، در سال ۱۳۶۹ مجدداً چاپ شد.
- ۳- ترجمه‌ی کتاب «ایمان و اعتقاد هلن کلر»، نوشته‌ی خود «هلن کلر» در سال ۱۳۷۴.
- ۴- تحقیق پیرامون «علل عدم استفاده‌ی گویشوران نهاوندی از گویش پدران خود» در سال ۱۳۷۴.

۵- ترجمه‌ی کتاب «اصول یادگیری و آموزش زبان» نوشته‌ی «داگلاس براون» در سال ۱۳۷۸.

۶- ترجمه‌ی ویراست چهارم کتاب «اصول یادگیری و آموزش زبان» نوشته‌ی «داگلاس براون» در سال ۱۳۸۱.

۷- ترجمه‌ی کتاب «دوره‌ی آموزش فنون ترجمه» نوشته‌ی «نیومارک» در سال ۱۳۸۲.

مقالات:

۱- مقاله‌ی «بررسی شیوه‌های جدید آموزش زبان فارسی به غیر فارسی زبانان» که در کتاب شیوه‌ای دیگر (از صفحه‌ی ۱۹۷ به بعد) به چاپ رسیده است.

۲- مقاله‌ی «اکتساب زبان مادری در کودک» که در سال ۱۳۷۷ در مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات فارسی و زبان خارجی دانشگاه علامه طباطبایی به نام «زبان و ادب» به چاپ رسیده است.

۳- «مجموعه مقالات کنفرانس زبان‌شناسی» که در همان مجله ارائه داده‌ام.

۴- هم‌چنین مقاله‌ی «استفاده از have سببی در زبان انگلیسی» چاپ شده در مجله‌ی رشد زبان انگلیسی.

۵- مقاله‌ی «آموزش فارسی به غیر فارسی زبانان» چاپ شده در نشریه‌ی «ره‌آورد» وزارت علوم

۶- مقاله‌ی First Language Acopuisition در مجله‌ی بین‌المللی علوم انسانی وزارت علوم و تحقیقات و فن‌آوری

۷- مقاله‌ی «مروری بر تاریخچه‌ی تحولات آموزش و یادگیری زبان دوم یا زبان خارجی» چاپ شده در مجله‌ی رشد آموزش زبان

۸- مقاله‌ی «استفاده از بازی‌های ویژه» در آموزش زبان انگلیسی چاپ شده در مجله‌ی رشد آموزش زبان

۹- چاپ چند مقاله در روزنامه‌ی کیهان

۱۰- خلاصه‌ی پایان‌نامه‌ی دکتری، چاپ شده در مجله‌ی دانشگاه پراگ
 ضمناً مسئولیت راهنمایی حدود ۴۵ پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد را به‌عهده داشته‌ام و چند بار برای پایان‌نامه دکتر مشاور بوده‌ام.

در پایان، ضمن تشکر از قبول این دعوت، اگر صحبت خاصی دارید، بفرمایید. من هم از این اقدام فرهنگی فصل‌نامه‌ی فرهنگیان تشکر می‌کنم. ضمناً دوست دارم عنوان کنید «بنده با این تجربه، که در سخت‌ترین شرایط زندگی، مهم‌ترین کارهایم را انجام داده‌ام، بهترین راه حل مشکلات نه‌آوند به خصوص مسائل جوانان و خانواده‌های آن‌ها را در ایجاد اشتغال می‌دانم، همین.»

